

## روابط متقابل زبان‌های ایرانی و هندی باستان و میانه\*

حسن رضائی باغبیدی

زبان‌های ایرانی و هندی باستان و میانه واژه‌های مشترک فراوانی دارند که به پیشینه مشترک آنها باز می‌گردد، اما، واژه‌هایی را نیز می‌توان یافت که از یکی به دیگری راه یافته‌اند. یکی از کهن‌ترین واژه‌های دخیل سنسکریت در اوستا نام خاص -gaotama- است. در بند شانزدهم فروردین یشت، از زایش مردی سخن به میان آمده که خواهد توانست «از مناظره باگوتمه پیروز به در آید». این نام، در ریگ ودا، به صورت -gotama- آمده است. او یکی از هفت عارف (-ṛṣi-) بزرگ هند باستان و سراینده سرودهای ۷۴ تا ۹۳ از کتاب نخست ریگ ودا بوده است<sup>۱</sup>. بودای معروف نیز از خاندان گوتمه‌نامی بوده و، از این رو، لقب -gautama- داشته است. شاید گوتمه مذکور در فروردین یشت را بتوان همان بودا دانست؛ زیرا آیین بودا، از دیرباز، در استان‌های شرقی ایران شناخته شده بود و از رقیبان دین زردشتی به شمار می‌آمد<sup>۲</sup>.

تأثیر زبان سنسکریت را در ترکیب اوستایی -hapta hōndu- «هفت رود» نیز می‌توان مشاهده کرد. در بند هجدهم از فرگرد نخست وندیداد «هفت رود» پانزدهمین سرزمینی خوانده شده که اهوره مزدا آفریده است. همین ترکیب در سنسکریت به صورت -sapta

\* متن سخنرانی ارائه شده در «بیست و سومین همایش بین المللی استادان فارسی سراسر هند»، پتنا، ۸-۱۰ آوریل ۲۰۰۲ (XXIII All India Persian Teachers' Conference, Patna, 8-10 April 2002).

1) Monier-Williams, p. 364.

۲) نیز ← سرکاراتی، «طرحی...»، ص ۳۰۳-۳۰۴.

sindhavaḥ آمده و در ریگ ودا هم سابقه دارد.<sup>۳</sup> برخی واژه ایرانی باستان -hindu\* را- که در اوستا به صورت‌های -hindu و -hōndu، و در کتیبه‌های فارسی باستان به صورت hi<sup>n</sup>du- آمده<sup>۴</sup> - دخیل از -sindhu هندی باستان می‌دانند که قاعده ابدال s به h در زبان‌های ایرانی در آن اعمال شده است<sup>۵</sup>؛ اما، چنان که تیمه به درستی نشان داده<sup>۶</sup>، -hindu\* ایرانی باستان و -sindhu هندی باستان را باید بازمانده -sindhu\* هندوایرانی دانست که هم‌ریشه‌هایی نیز در دیگر زبان‌های هندواروپایی دارد.

تماس میان زبان‌های ایرانی باستان و هندی باستان، در واقع، از زمانی شدت یافت که سپاهیان کورش هخامنشی (شاهنشاهی: ۵۵۰-۵۲۹ ق م) از بلخ و ارتفاعات هندوکش گذر کردند و، از راه دره کابل، به سرزمین هند گام نهادند. در نتیجه این برخورد، واژه‌هایی ایرانی، از طریق فارسی باستان، به زبان سنسکریت راه یافت و، در چند مورد، گرت‌برداری‌هایی نیز صورت گرفت. برای نمونه، می‌توان به واژه‌های سنسکریت زیر اشاره کرد:

asa.vāra- «سوار»، به قیاس با فارسی باستان -asa.bāra-، از ایرانی باستان -\*aspa.bāra-، در اصل به معنی «اسب‌بر»؛  
divira- «دبیر»، از فارسی باستان -\*dipī.bara-، در اصل به معنی «کتیبه‌بر»، از -dipī- «کتیبه» که خود دخیل از tuppi ایلامی و آن نیز برگرفته از -dup- سومری است؛  
divira.pati- «دبیر بد، رئیس دبیران»، از فارسی باستان -\*dipī.bara.pati-؛  
karṣa- «یکی از واحدهای وزن»، از فارسی باستان -karṣa-؛  
khola- «خود، کلاهخود»، از فارسی باستان -xaudā-، قس اوستایی -xaoḍa-؛  
lipī- «کتیبه، نوشته، خط»، از فارسی باستان -dipī- «کتیبه» که، چنان که گفته شد، دخیل از tuppi ایلامی و آن نیز برگرفته از -dup- سومری است؛  
paryāṇa- «زین»، از ایرانی باستان -\*pari.dā na-، قس فارسی پالان؛

۳) مثلاً، در سرود ۳۲ از کتاب نخست ریگ ودا، به جریان انداختن هفت رود به ایندره (Indra) نسبت داده شده است. ماکس مولر (Max Müller) هفت رود را چنین برشمرده است: رود سند، رود سرسوتی و پنج شعبه رود پنجاب. نیز ← Griffith, p. 21, n. 12.

۴) hi<sup>n</sup>du- نام یکی از استان‌های شرقی شاهنشاهی هخامنشی بوده است.

5) KENT, p. 41. 6) THIEME, p. 447.

vāra.bāna- «زره محافظِ سینه»، از فارسی باستان -*vara.pāna\**، در اصل به معنی «سینه‌بان»<sup>۷</sup>.

ورود واژه‌های ایرانی به زبان‌های هندی، حتی پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی (۳۳۰ ق م) و در زمان رواج زبان‌های ایرانی میانه و هندی میانه، همچنان ادامه داشت. برای نمونه، می‌توان به برخی از واژه‌های دخیل ایرانی در کتیبه‌های آشوکا (پادشاهی: حدود ۲۶۹-۲۳۲ ق م)، به‌خصوص در صخره‌نیشته‌های شاهبازگری (Shāhbāzgarhī) و مانسهر (Mānsēhā) اشاره کرد که به زبان گاندهاری، از زبان‌های هندی میانه شمال غربی<sup>۸</sup>، و به خط خروشتی (-Kharosṭhī) است. در این صخره‌نیشته‌ها، واژه ایرانی شدهٔ dipī- به صورت‌های dipi و lipi «نوشته، متن» آمده است.<sup>۹</sup> ابدال d به l در این واژه تحت تأثیر ریشه‌های هندی lip- «اندودن» و likh- «نوشتن» بوده است. در این متون، حتی گاه، به جای ریشهٔ هندی likh-، از معادل ایرانی آن nipiš- «نوشتن» استفاده شده است.<sup>۱۰</sup>

واژه‌های دخیل ایرانی را، حتی چند قرن بعد، در کتیبه‌های کروراین (Kroraina) — که به قرن سوم میلادی تعلق دارد و به خط خروشتی نوشته شده — نیز می‌توان یافت. برخی از این واژه‌ها عبارت‌اند از:

aspista- «اسپست، شبدر»، قس فارسی میانه aspast، فارسی نو اسپست، در اصل به معنی «خوراک اسب»، از ترکیب واژه‌های ایرانی باستان -*aspa\** «اسب» و -*asti\** «خوراک» (از ریشهٔ -*ad\** «خوردن»);

načira- «نخجیر، شکار»، قس فارسی میانهٔ زردشتی و پارتی načīr، فارسی میانهٔ مانوی nahčīhr، سغدی nγšyr، احتمالاً از ایرانی باستان -*naxu.sčrya\** «شکار نخست، شکار برتر»<sup>۱۱</sup>؛

7) See also: BURROW, pp. 388-389.

۸) گاندهاری زبان رایج در گاندهاره، استانی در محدودهٔ پیشاور کنونی، بوده است. دربارهٔ این زبان نک: BAILEY, 1943, pp. 764-797.

۹) برای مثال در ترکیب dham malipi «متن قانون، نص قانون»، نامی که آشوکا بر فرمان‌هایش نهاده است.

10) See also: EMMERICK 1983, p. 950; FUSSMAN, p. 780.

۱۱) در کتیبه‌ای هندی از حدود سال ۵۰۰ میلادی واژهٔ -*našcīra.pati* «نخجیرید، رئیس شکارگاه» هم به کار رفته است که به صورت ایرانی باستان -*naxu.sčrya.pati\** باز می‌گردد.

pirova- «دژ»، قس ختنی -prū va<sup>۱۲</sup>.

مهم‌ترین دلیل ورود واژه‌های هندی به زبان‌های ایرانی نفوذ آیین بودا در سرزمین‌های واقع در شمال غرب هند و گسترش آن در میان اقوام ایرانی تبار بود. از جمله کسانی که در ترویج آیین بودا در میان ایرانیان نقش به‌سزایی داشت کانشیکا، پادشاه کوشانی (پادشاهی: حدود ۷۸-۱۰۰م)، بود. در زمان حکومت کانشیکا، آیین بودا سراسر افغانستان را فراگرفت و، با گذر از مرزهای جیحون، در سرزمین سغد نیز پیروانی یافت. برخی از کهن‌ترین واژه‌های هندی که بر سکه‌های کانشیکا و جانشینش هوویشکا- به زبان بلخی و به خط یونانی- دیده می‌شود نام‌های خاص بودایی است؛ مانند

boddo، bodo، boudo «بودا»، از سنسکریت buddha-؛

maasē no «مهاسنه»، از سنسکریت mahā sena-؛

sakamano «شاکیمونی»، از سنسکریت śākya-muni-.

در آثار متأخر زبان بلخی، که به خطوط یونانی و مانوی در آسیای مرکزی یافت شده، نیز واژه‌های هندی زیر دیده می‌شود:

به خط مانوی: mwwl «ریشه»، از سنسکریت mūla-؛

nrh «دوزخ»، از پراکریت naraha-، از سنسکریت naraka-؛

pwwn «نیکوکاری»، از سنسکریت puṇya-؛

به خط یونانی: rakšazano «راکشسه‌ها»، از سنسکریت rakṣasa- و rakṣas- «راکشسه،

رکشس (= دیو)<sup>۱۳</sup>.

ایرانیان سغدی زبان، نه تنها به دلیل گرایش به آیین بودا بلکه به دلیل آن که شغل بسیاری از آنان تجارت بود و به مناطق دور و نزدیک سفر می‌کردند، واژه‌هایی از زبان‌های هندی برگرفته بودند. در قدیم‌ترین آثار مکتوب سغدی که کاغذنوشته‌هایی معروف به **نامه‌های باستانی سغدی** است و در ویرانه‌های یکی از برج‌های دیده‌بانی دیوار بزرگ چین یافت شده<sup>۱۴</sup>، بازرگانان و مهاجران سغدی تبار ساکن در شهرهای مرزی چین واژه‌هایی هندی را برای برخی از مفاهیم تجاری به کار برده‌اند؛ مانند

12) See also: Bailey 1958, p. 135.

13) See also: Sims-Williams 1989, pp. 345, 348.

۱۴) زمان نگارش این نامه‌ها در فاصله نیمه دوم قرن دوم و نیمه نخست قرن چهارم میلادی بوده است (قریب، ص پانزده).

dykh «نامه»، از سنسکریت -lekhya؛

mwḍy «بها، ارزش»، از سنسکریت -mūlya؛

s'rth «کاروان»، از سنسکریت -sārtha<sup>۱۵</sup>.

برخی دیگر از واژه‌های دخیل هندی در متون سغدی عبارت‌اند از:

"k'c «فضا، جو»، از سنسکریت -ākāśa؛

bwt, pwt «بودا»<sup>۱۶</sup>، از سنسکریت -buddha؛

βrγ'r, frγ'r «معبد بودایی»<sup>۱۷</sup>، از سنسکریت -vihāra؛

ḍwk' «دنیا، جهان»، از سنسکریت -loka؛

kpwr «کافور»، از سنسکریت -karpūra؛

n'k «اژدها»، از سنسکریت -nāga «مار»؛

rtn «جواهر، گوهر»، از سنسکریت -ratna؛

smwtr, swmdr «دریا، اقیانوس»، از سنسکریت -samudra؛

škkry «شکر»، از سنسکریت -sarkarā؛

šmn «شمن، راهب بودایی»، قس گاندهاری -ṣamaṇa، از سنسکریت -śramaṇa؛

wyn' «عود، چنگ»، از سنسکریت -vīṇā.

رابطه سغدی با سنسکریت به اندازه‌ای بود که نیاز به واژه‌نامه‌های دوزبانه را دریافته و واژه‌نامه‌هایی نیز فراهم آورده بودند. در برخی از این واژه‌نامه‌ها، واژه‌های دخیل سنسکریت در سغدی را می‌توان یافت. برای نمونه، در قطعه‌ای کوتاه که از واژه‌نامه‌ای سنسکریت-سغدی به خط براهمی (-brāhmī) بر جای مانده، در برابر واژه سنسکریت -añjana «توتیا، سرمه»، واژه سغدی añcām آمده که بدون شک دخیل از سنسکریت است<sup>۱۸</sup>.

یکی دیگر از سرزمین‌های ایرانی‌زبان که از حدود سال ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ میلادی در

15) Sims-Williams 1987, p. 8.

۱۶) همین واژه سغدی به صورت «بُت» به فارسی دری وارد شده و به هر تمثالی که مورد پرستش واقع شود اطلاق شده است.

۱۷) این واژه سغدی به صورت «فرخار» به فارسی دری نیز وارد شده است. به‌علاوه، واژه «بهار» فارسی به معنی «بتخانه» و نیز «نوبهار» که نام معبدی بودایی در بلخ بوده از واژه سنسکریت -vihāra گرفته شده است.

18) See: MAUTE and Sims-Williams, pp. 493-494.

گسترش آیین بودا نقش مهمی بر عهده داشت پادشاهی ختن بود. بیشتر آثار بازمانده ختنی ترجمه‌های متون بودایی فرقه مه‌ایانه (mahāyāna) از سنسکریت یا از دیگر زبان‌های هندی است. در پاره‌ای از موارد، اصل سنسکریت از میان رفته و تنها ترجمه ختنی و یا تبتی و چینی بر جای مانده است. تأثیر زبان‌های هندی را بر ختنی نه تنها در واژگان آن بلکه حتی در ساخت واجی آن نیز می‌توان مشاهده کرد. از مهم‌ترین ویژگی‌های واجی زبان ختنی که دخیل از زبان‌های هندی است وجود واج‌های دمیده و واج‌های برگشته است.

واژه‌های دخیل هندی در ختنی غالباً صورت پراکریت دارند و ویژگی‌های آوایی گونه‌گاندهاری را می‌نمایانند<sup>۱۹</sup>، مانند

āgāśa-, ātāśa- «فضا، جو»<sup>۲۰</sup>، از سنسکریت -ākāśa-؛

bīna- «عود، چنگ»، از سنسکریت -vīṇā-؛

chada- «صدا، سرو صدا»، قس گاندهاری -chada-، از سنسکریت -śabda-؛

dukhev- «غمگین کردن»، قس پالی dukkhā peti «غمگین می‌کند»، از -dukkha-

«غم، اندوه»<sup>۲۱</sup>، از سنسکریت -duḥkha-؛

iśvarī- «سروری»، از سنسکریت -aiśvarya-؛

jāna- «تفکر، تدبیر»، از سنسکریت -dhyāna-؛

rakṣ- «محافظت کردن»، از سنسکریت -rakṣ-؛

puñ a- «احسان، نیکوکاری»، از سنسکریت -puṇya-؛

saṃtsāra- «چرخه حیات، زادمرد»، قس گاندهاری -satsara-، از سنسکریت

-saṃsāra-؛

ṣṣamana- «شمن، راهب بودایی»، قس گاندهاری -samaṇa-، از سنسکریت

-śramaṇa-<sup>۲۲</sup>.

یگانه زبان ایرانی میانه شرقی که تأثیر چندانی از زبان‌های هندی نپذیرفته زبان

19) EMMERICK 1989, p. 228.

۲۰) این واژه، در ختنی متأخر، به -āvāśa- و سپس به -āśa- بدل شده است.

21) ELIZARENKOVA and TOPOROV, p. 163.

22) See also: BAILEY 1958, p. 135; EMMERICK 1968, pp. 164-165; Idem 1989, p. 228.

خوارزمی است. با وجود این، حتی در این زبان نیز، گاه می‌توان واژه‌ای هندی را شناسایی کرد. برای نمونه، می‌توان به واژه mrk «میمون» اشاره کرد که به صورت سنسکریت marka- (نیز markat a-) باز می‌گردد.

روابط فرهنگی و علمی میان ایران و هند در دوره ساسانی گسترش نظرگیر یافت. ابن ندیم، به نقل از ابوسهل بن نوبخت، یکی از بزرگ‌ترین مترجمان کتاب‌های پهلوی [ =فارسی میانه] به عربی، می‌نویسد که، به فرمان اردشیر بابکان (پادشاهی: ۲۲۴-۲۴۰م) و پسرش شاپور (پادشاهی: ۲۴۰-۲۷۰م)، کتاب‌هایی را از هند، چین و روم به ایران آوردند و به زبان فارسی [میانه] ترجمه کردند.<sup>۲۳</sup> نیز، به روایت کتاب چهارم دینکرد، شاپور فرمان داد کتاب‌های مربوط به پزشکی، ستاره‌شناسی، حرکت، زمان، مکان، جوهر، آفرینش، کون، فساد، تغییر عَرَض، منطق و صنایع را از هند، روم و دیگر سرزمین‌ها گردآوری کنند و به اوستای موجود بپیوندند.<sup>۲۴</sup> با تأسیس مدرسه‌های مهم علمی در شهرهایی چون الرها و نصیبین و جندی‌شاپور در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹م)، مراکزی برای تبادل اندیشه‌های اقوام گوناگون به وجود آمد. تا آن‌جا که می‌دانیم، در دوره ساسانی، کتابی هندی در زمینه پزشکی با نام سیرک به فارسی میانه ترجمه شده بود.<sup>۲۵</sup> این کتاب، به احتمال قوی، ترجمه کتاب چرکه (-caraka)، پزشک نامدار هند باستان، بوده است.

ارزنده‌ترین اثر هندی که به فرمان خسرو انوشیروان و به دست برزوی طبیب به فارسی میانه ترجمه شد پنجه تتره (-pañ ca.tantra) بود. ترجمه برزوی از پنجه تتره در سال ۵۷۰ میلادی به زبان سریانی و در حدود سال ۱۴۰هـ.ق، به دست عبدالله بن مقفع، به زبان عربی ترجمه شد. هرچند ترجمه برزوی بر جای نمانده، محتوای آن را، بر اساس ترجمه‌های موجود سریانی و عربی، می‌توان بازسازی کرد. تا کنون، گمان بیشتر دانشمندان بر این بوده که برزوی پنجه تتره را مستقیماً از سنسکریت به فارسی میانه ترجمه کرده بود، اما، بررسی نام‌های خاص موجود در ترجمه‌های بازمانده سریانی و عربی نشان می‌دهد که متن مورد استفاده برزوی احتمالاً به یکی از زبان‌های پراکریت شمال غرب هند بوده است.<sup>۲۶</sup>

۲۴) تفضلی، ص ۳۱۵.

۲۶) مجتبیایی، ص ۳۴.

۲۳) ابن ندیم، ص ۳۴۸-۳۴۹.

۲۵) ابن ندیم، ص ۴۳۵.

برخی از واژه‌های دخیل هندی در آثار بازمانده فارسی میانه، که نشان از روابط گوناگون فرهنگی و علمی و تجاری میان ایرانیان و هندیان دارد، عبارت‌اند از:

anārgēl «نارگیل»، از سنسکریت -nārikela؛

balādur «بلادُر (گیاهی طیّی)»، از سنسکریت -bhallā taka؛

bīš «بیش، اقونیطون»، از سنسکریت -viṣa؛

čatrang «شطرنج»، از سنسکریت -catur.aṅ ga، در اصل به معنی «چهار ضلعی»؛

halīlag «هللیه»، از سنسکریت -harī takī، -harī taka؛

kāpūr «کافور»، از سنسکریت -karpū ra؛

mōz «موز»، از سنسکریت -moca؛

nīlōpal «نیلوفر»، از سنسکریت -nīlotpala، در اصل به معنی «نیلوفر آبی»؛

tark «منطق»، از سنسکریت -tarka؛

win «وَن، عود، چنگ»، از سنسکریت -vīṇā؛

wiyākaran «دستور زبان»، از سنسکریت -vyākaraṇ a.<sup>۳۷</sup>

پیدایش مانویت در قرن سوم میلادی و نفوذ تدریجی آن در آسیای مرکزی و دیگر سرزمین‌های شرقی سبب شد که زبان‌های ایرانی میانه غربی، یعنی پارتی و فارسی میانه، نیز— که از زبان‌های مهم آیینی مانویان شده بودند— در تماس با زبان‌های هندی قرار گیرند. در نتیجه، بسیاری از واژه‌های هندی، به‌خصوص اصطلاحات بودایی، به متون مانوی به زبان‌های پارتی و فارسی میانه راه یافت. شمار این واژه‌ها در متون پارتی بسیار بیشتر از متون فارسی میانه است. برخی از این واژه‌ها در متون مانوی به زبان پارتی عبارت‌اند از:

āhār «خوراک، غذا»، از سنسکریت -āhāra؛

bixš- «گدایی کردن»، از سنسکریت -bhikṣ-؛

but «بودا»، از سنسکریت -buddha؛

kumār «پسر، شاهزاده»، از سنسکریت -kumā ra؛

lōg «جهان، دنیا»، از سنسکریت -loka؛

(۲۷) نیز ← تاوادیا، ص ۶۹؛ رضائی باغبیدی، ص ۱۴۷.



maran «مرگ»، از سنسکریت - maraṇa ؛  
 mōxš «رهایی، رستگاری»، از سنسکریت - mokṣa ؛  
 narah «دوزخ»، از پراکریت - naraha، از سنسکریت - naraka ؛  
 niβrān «نیروانا، فنا»، از سنسکریت - nirvāṇa ؛  
 zambū dīg «جهان، دنیا»، از سنسکریت - jambudvīpa، که در اصل نام کشور مرکزی  
 از کشورهای هفتگانه پیرامون کوه مرو (Meru) است.<sup>۲۸</sup>  
 بدون شک، برخی از واژه‌های ایرانی میانه غربی نیز به زبان‌های هندی راه یافته بود.  
 در برخی از متون سنسکریت، واژه‌هایی ایرانی یافت می‌شود که دقیقاً مشخص نیست از  
 چه زمانی به سنسکریت وارد شده‌اند. البته، بسیاری از این واژه‌ها در متون متأخر  
 سنسکریت به کار رفته‌اند و، به احتمال قوی، دخیل از فارسی دری هستند، اما، از آن‌جا  
 که این دسته از واژه‌ها تفاوت چندانی در فارسی میانه و فارسی دری ندارند، شاید بهتر  
 باشد آنها را واژه‌های دخیل ایرانی غربی در سنسکریت بنامیم. برخی از این واژه‌ها  
 عبارت‌اند از:

bāliša «بالش»، قس فارسی میانه bāliš ؛  
 gañja «گنج»، قس فارسی میانه ganj، فارسی میانه مانوی ganz ؛  
 gañja.vara «گنجور»، قس فارسی میانه ganjwar، فارسی میانه مانوی ganzwar ؛  
 kharbū ja «خربوزه، خربزه»، قس فارسی میانه xarbūzag ؛  
 mihira «مهر، خورشید»، قس پارتی مانوی mihr، فارسی میانه mihr ؛  
 mocika «کفشدوز، کفاش»، قس فارسی میانه mōzag «موزه، کفش» ؛  
 nagnahu «خمیرمایه»، قس فارسی نانخواه، نغنخواه، نغنخواین، نغنخوالان به معنی  
 «زنیان، تخم خوشبویی که بر خمیر نان می‌پاشیدند و کاربرد دارویی نیز داشته است (در  
 اصل: شیرینی نان)»<sup>۲۹</sup> ؛  
 śāha «شاه»، قس پارتی و فارسی میانه śāh ؛  
 tarambuja «تربوز، هندوانه».

آنچه در این مقاله کوتاه گفته شد گوشه‌ای از روابط زبانی و داد و ستدهای واژگانی

۲۸) نیز ← سرکاراتی، «طرحی...»، ص ۳۰۷-۳۱۱؛ Sims-Williams 1983, pp. 132-141.

۲۹) ← سرکاراتی، «شیرین‌سخن...»، ص ۳۵۹-۳۶۱.

میان زبان‌های ایرانی و هندی باستان و میانه بود. این داد و ستدها، در عصر زبان‌های ایرانی نو و هندی نو و به‌خصوص پس از گسترش اسلام در شبه‌قاره هند، بیش از پیش افزایش یافت به گونه‌ای که، از یک سو، هیچ زبان هندی نو را نمی‌توان یافت که از واژه‌های ایرانی تهی باشد و، از سوی دیگر، شمار واژه‌های دخیل هندی در زبان‌های ایرانی نو به صدها می‌رسد. گردآوری و بررسی واژه‌های دخیل ایرانی در زبان‌های هندی نو و واژه‌های دخیل هندی در زبان‌های ایرانی نو کار بایسته‌ای است که می‌تواند موضوع طرحی مشترک میان دانشمندان ایرانی و هندی باشد.

### منابع

ابن الندیم، الفهرست، قاهره، بی‌تا؛ **تاوادیا**، ج.، زبان و ادبیات پهلوی (فارسی میانه)، ترجمه س. نجم‌آبادی، تهران ۱۳۴۸؛ **تفضلی**، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران ۱۳۷۶؛ **رضائی باغبیدی**، حسن، «واژه‌گزینی در عصر ساسانی و تأثیر آن در فارسی دری»، نامۀ فرهنگستان، س ۴، ش ۳ (۱۵)، ۱۳۷۷؛ **سرکاراتی**، بهمن، «شیرین‌سخن: پیشینه هندواروپایی یک اصطلاح شاعرانه»، سایه‌های شکار شده (مجموعه مقاله)، تهران ۱۳۷۸؛ —، «طرحی برای گردآوری لغات دخیل هندی در زبان‌های ایرانی»، سایه‌های شکارشده (مجموعه مقاله)، تهران ۱۳۷۸؛ **صدیق خان شبلی**، محمد، تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، اسلام‌آباد ۱۳۷۰؛ **عبدالرشید**، فارسی مین هندی الفاظ، دهلی ۱۹۹۶؛ **قریب**، بدرالزمان، فرهنگ سغدی، تهران ۱۳۷۴؛ **مجتبایی**، فتح‌الله، «ملاحظات درباره‌ی اعلام کلیله و دمنه»، مجله‌ی زبانشناسی، ش ۲، ۱۳۶۳.

Bailey, H.W., "Gāndhārī", *BSOAS* XI, 1943.

—, "Languages of the Saka", *Handbuch der Orientalistik*, vierter Band, Iranistik, erster Abschnitt, Linguistik, ed. B. Spuler and H. Kees, Leiden-Köln 1958.

Bartolomae, Chr., *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin 1961.

Boyce, M., "A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian", *Acta Iranica* 9a, Téhéran-Liège 1977.

Burrow, T., *The Sanskrit Language*, Delhi 2001.

Davari, G.D., *Baktrisch*, Heidelberg 1982.

Elizarenkova, T.Y. and Toporov, V.N., *The Pāli Language*, Moscow 1976.

Emmerick, R.E., "Buddhism among Iranian Peoples", *The Cambridge History of Iran*, vol. 3 (2), ed. E. Yarshater, Cambridge 1983.

—, "Khotanese and Tumshuqese", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden 1989.

—, *Saka Grammatical Studies*, London 1968.

Fussman, G., "Aśoka and Iran", *Encyclopaedia Iranica*, II, 1987.

Griffith, R.T.H., *The Hymns of the R̥gveda*, ed. J.L. Shastri, Delhi 1973.

Kent, R.G., *Old Persian Grammar*, New Haven 1953.

MacKenzie, D.N., *A Concise Pahlavi Dictionary*, London 1971.

Maute, D. and Sims-Williams, N., "Eine Sanskrit-Sogdische Bilingue in Brāhmī", *BSOAS* LIV, 1991.

MONIER-WILLIAMS, M., *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford 1992.

NYBERG, H.S., *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden 1974, vol. II.

SIMS-WILLIAMS, N., "Ancient Letters", *Encyclopaedia Iranica*, II, 1987.

—, "Bactrian Language", *Encyclopaedia Iranica*, III, 1989.

—, "Indian Elements in Parthian and Sogdian", *Sprachen des Buddhismus in Zentralasien*, ed. K.

RÖHRBORN and VEENKER, Wiesbaden 1983.

THIEME, P., "Sanskrit sindhu- / Sindhu- and Old Iranian hindu- / Hindu-", *W.B. Henning Memorial Volume*, ed. M. BOYCE and I. GERSHEVITCH, London 1970.

